

حکومت و سیاست در آئینه ضرب‌المثل‌های فارسی

بهادر باقری*

سادینا امینی**

چکیده

تاریخ ایران سراسر تاریخ خودکامگی شاهان و حاکمانی است که برای مردم (رعیت) فقط وظیفه قائل بوده‌اند و نه حق. مردمی که اجازه هیچ‌گونه اعتراض و اظهارنظری نداشته‌اند، اما نقد و نظر آگاهانه و دردمندانه آنان به ارباب قدرت و حکومت در قالب ضرب‌المثل‌ها به خوبی ثبت و ضبط شده است. امثالی که هم وظیفه طبقه حاکم و مردم در برابر یکدیگر و هم ویژگی‌های حاکمان شایسته و ناشایست را بیان می‌کند. این ضرب‌المثل‌ها آفرینش ذوق و اندیشه شاعران و نویسندگان بزرگ و نام‌دار است و نیز آئینه واقع‌نمای اندیشه، عاطفه، و واکنش عامه مردم به زندگی و خوب و بد آن. هم‌چنین، بسیاری از باورها و شکایت‌ها که در ادبیات رسمی چندان مجال بروز نیافته است، به جد یا طنز در قالب کنایه‌آمیز، نمادین، و کم‌خطر امثال به خوبی بازتاب یافته است و می‌توان ناب‌ترین و صادقانه‌ترین سخنان عامه و خواص زیرک تاریخ را در آن‌ها رصد کرد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، با نگاهی کوتاه به فرهنگ سیاسی ایران و با بررسی ضرب‌المثل‌های عامیانه‌ای که مستقیماً به موضوع حکومت و سیاست (دو قوه مجریه و قضاییه) مربوط‌اند، می‌کوشد ابعاد گونه‌گون مسئله را واکاود و نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: حکومت، سیاست، فرهنگ سیاسی، ضرب‌المثل، فرهنگ عامه، انتقاد اجتماعی.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)، bagheri1385@yahoo.com

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آزادشهر، sadina_amini@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۰۵

۱. مقدمه

۱.۱ ضرب‌المثل و نقد اجتماعی

بخش مهم و چشم‌گیری از فرهنگ و تمدن هر جامعه‌ای را فرهنگ عامه آن تشکیل می‌دهد و ضرب‌المثل‌های هر زبان سهم گسترده و ژرفی در شکل‌گیری فرهنگ عامه ایفا می‌کند. ضرب‌المثل‌ها حکمت و معرفت خواص و هم‌چنین عامه مردم است که حاصل قرن‌ها زندگی و تجربه‌های نیک و بد و تلخ و شیرین آنهاست و به‌علت کوتاهی و آهنگینی و پرداختن به مسائل مهم و مورد ابتلای جامعه و معمولاً طنز آشکار و نهان آنها نسل به نسل منتقل می‌شود.

مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره، یا کنایه که به‌دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول، و کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به‌کار می‌برند (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۲۵).

قولی کوتاه و مشهور است که حالتی یا کاری را بدان تشبیه کنند و غالباً شکل نصیحت‌آمیزی از ادبیات عامیانه است که محصول ذهن عوام و مبتنی بر تجربه‌های عادی زندگی است (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۴۱).

پس ضرب‌المثل بخش قابل توجه و ارزشمندی از فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی هر کشور محسوب می‌شود. این گنجینه پربار مستقیماً با توده‌های مردم در ارتباط است و بیش‌تر ساخته و پرداخته یا آفریده ذوق خود آنها و برآمده از ماجرای تاریخی، داستانی مشهور، و شعر یا سخنی نغز است و البته بیش از همه، ناشی از تجربه‌ها و ژرف‌کاوی‌های توده مردم است. این همه و نیز کوتاهی، خوش‌آهنگی، طنز، و ظرافت‌های گوناگون و از همه مهم‌تر، حکمت و معرفتی که در ضرب‌المثل‌ها موج می‌زند و پیامی که منتقل می‌کند باعث شده است تا در دل و جان مردم بماند و نسل به نسل منتقل شود. این بخش عظیم ادب عامه جزو خالص‌ترین، شفاف‌ترین، و گویاترین لایه‌های ذوق و اندیشه خواص و عوام هر جامعه است که زشتی‌ها و زیبایی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها، و هنجارها و ناهنجاری‌های جامعه را می‌توان به‌خوبی در آنها دید و کاوید. خوش‌بختانه این عرصه هنرنمایی و فرافکنی اندیشه‌ها، عقیده‌ها، و حتی عقده‌ها چندان متکثر و متنوع است که به‌روشنی می‌توان از دریچه آن زیرویم و چم‌وخم جهان‌بینی، ذهنیت، شیوه معیشت، و نگاه ملت‌ها یا قومیت‌های گوناگون را به عرصه‌های رنگ‌رنگ زندگی کاوید و تحلیل کرد.

از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. از این رو، مطالعهٔ مردم‌شناسانه، جامعه‌شناختی، و تاریخی امثال، برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کنندهٔ بسیاری از حقایق خواهد بود؛ زیرا سال‌ها باید از عمر ملتی بگذرد تا آن‌که بر زبان مردم جاری شود و بسیاری از مثل‌های کهن را می‌یابیم که امروزه نیز جاری است. این نکته مبین این واقعیت است که بسیاری از عادات و خلیات امروز مردم ما شبیه به عادات و رسوم قرن‌ها پیش است (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۲۹).

یکی از موضوعات مهم و پربسامد مطرح در ضرب‌المثل‌های ایرانی مسئلهٔ نقد اجتماعی و به‌ویژه نقد حکومت و سیاست است. مردمی که نمی‌توانستند آزادانه نقد و نظر خود در عرصهٔ حاکمیت را بر زبان بیاورند و انتظار محال تأثیرگذاری در سرشت و سرنوشت آن را داشته باشند اندیشه، تخیل، شکایت، و یا طنز و طعن شیرین و تلخ خود را در قالب گزاره‌هایی ساده و شیوا و شیرین بیان کردند و به یادگار نهادند و شاید بتوان گفت همین سنت دیرباز یگانه راه برای ابراز حیات و واکنش پنهان گروهی در جوامع بسته و استبدادزدهٔ قدیم بوده است. در میان حجم انبوه امثال مربوط به این موضوع، می‌بینیم که برخی از آن‌ها اثر شاعران، نویسندگان، و اندیشمندان بزرگ و نام‌دار ایران‌زمین، هم‌چون فردوسی، سعدی، سنایی، مولانا، عبید زاکانی، و حافظ، است و بخشی دیگر حاصل ذهن و زبان انسان‌های باذوق و دردمند اما گم‌نامی است که اتفاقاً همین گم‌نامی زمینهٔ بیان آزادانهٔ عقاید انتقادی و روشنگرانهٔ آنان را فراهم کرده است. در این مقاله نخست بر آن بودیم که تمامی این امثال را بررسی کنیم، اما با توجه به فراوانی آن‌ها و مجال محدود پژوهش و این‌که در بسیاری از پژوهش‌های ادبی و اجتماعی به ضرب‌المثل‌های برآمده از اندیشهٔ متفکران در حوزه‌ای وسیع پرداخته شده و بخش امثال عامیانه و مردمی کم‌تر دیده و کاویده شده، در این پژوهش سعی در بررسی و تحلیل ابعاد گوناگون ضرب‌المثل‌های دستهٔ دوم شده است.

۲. فرهنگ سیاسی جامعهٔ ایران

فرهنگ سیاسی به‌معنای افکار، باورها، رفتارها، و هنجارهایی که در میدان سیاست یک جامعه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم اثر می‌گذارد از چهارچوب‌های بسیار مهم و سرنوشت‌ساز کشورهاست (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۱).

در کتاب *فرهنگ سیاسی ایران* ویژگی‌های مهم فرهنگی و تاریخی قوم ایرانی چنین بررسی و تبیین شده است: فرهنگ سیاسی ایران، طی تاریخ، معرف این نکته است که دایرهٔ

اعتماد میان افراد و به تبع آن نهادها، سازمان‌ها، و مؤسسه‌ها بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی واگذاری نقش‌ها در نظام اجتماعی و نظام سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است. اصل طبیعی رقابت، اختلاف، تعارض، و در نهایت تضاد میان افراد و سازمان‌ها از راه‌های خشونت‌آمیز یا دست‌کم با منطقی حذفی انجام شده است. فرد و شهروند در برابر دولت و نهادهای سیاسی تنهاست، به این معنا که نهادها و سازمان‌های واسطه، که از حقوق و منافع او در برابر قدرت و ابزار قدرت حمایت کند، یا وجود ندارد یا دائمی نیست. استقلال فردی اعتبار ندارد و وجدان جمعی دایره وجدان فردی را محدود می‌کند (همان: ۵۲).

سریع‌القلم ساختار جامعه ایرانی را ذاتاً و از نظر تاریخی عشیره‌ای می‌داند و معتقد است: بررسی تاریخ سیاسی ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است (همان: ۵۵). در شیوه زیست عشایری سه ویژگی قابل مشاهده است: خویشاوندگرایی؛ روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی؛ بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت (همان: ۵۷).

در آسیب‌شناسی اندیشه و رفتار مردم، حاکمان و نخبگان جامعه ایرانی چندین کاستی جدی بر شمرده‌اند که از آن جمله است: مطلق‌گرایی، اقتدارگرایی حاکمان و در نتیجه سلطه‌پذیری مردم، سیاست‌گریزی و سیاست‌زدگی، آرمان‌گرایی به جای واقع‌گرایی، قهرمان‌پروری، تقدیس قدرت و سیاست، منفی‌نگری، سلبی‌نگری به جای ایجابی‌نگری (می‌دانیم که چه چیزی نیستیم، اما نمی‌دانیم چه چیزی هستیم)، بیگانه‌ترسی و بیگانه‌پرستی هم‌زمان، و قانون‌گریزی (حقیقت و علیزاده، ۱۳۸۶: ۲۷-۳۵). هم‌چنین، این فرهنگ، فرهنگ آمریت است، همواره با نظریه توطئه پیش می‌رود، از روحیه تساهل و تسامح بی‌بهره است و گرفتار خشونت، سیاست‌گریزی، و بی‌اعتمادی سیاسی است (رزاقی، ۱۳۷۵: ۲۰۰-۲۱۳).

خودمداری و مشارکت‌گریزی، جبرباوری، سنت‌گرایی، سرسپردگی و نومیدی، توجیه‌گری، اقتدارگرایی، و هراس‌افکنی از برجسته‌ترین مؤلفه‌ها و پیش‌زمینه‌های استبدادپذیری‌اند که در امثال و حکم فارسی بسامد فراوانی دارند و از ژرفنای استبدادزدگی فکری ایرانیان حکایت می‌کنند، اما استبداد در تاریخ ایران اغلب دارای زمینه‌های فرهنگی بوده است و پیش از آن‌که اقتدارگرایی خودکامگان در کار باشد، فرهنگ و باور مردمان زمینه بروز استبداد را فراهم کرده است. امثال و حکم به‌عنوان فشرده‌ترین هنر زبانی که ذهن توده مردم را نمایان می‌کنند و کارکرد اقناعی زیادی دارند از مهم‌ترین عوامل پرورش فرهنگ استبدادی در ایران بوده‌اند (پورعظیمی و قهرمانی ارشد، ۱۳۹۱: ۹۲).

شاید بتوان دربارهٔ بخش پایانیِ نظر پورعظیمی و قهرمانی چنین گفت که ضرب‌المثل‌ها بیش‌تر بازتاب‌دهندهٔ بسیاری از ناهنجاری‌های اندیشگی و باورهای سنتی نادرست، مبنی بر ستم‌پذیری، جبرگرایی، تسلیم در برابر خودکامگان، احتیاط و محافظه‌کاری، است و نه مهم‌ترین عوامل پرورش فرهنگ استبدادی در ایران؛ چراکه امثال فراوانی نیز وجود دارد که خلاف اندیشهٔ جبرگرایی و پذیرش کورکورانهٔ ستم را تبلیغ و تشویق می‌کند و در این مقاله به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم. هرچند نباید از نظر دور داشت که بسیاری از ضرب‌المثل‌ها را نمی‌توان و نباید درس‌های اخلاقی و راه‌کاری برای رسیدن مردم به فهم و درک درست دانست و ای‌بسا، سازندگان و مروّجان این ضرب‌المثل‌ها نیز افراد و جریان‌های وابسته به نهاد قدرت و توجیه‌کنندگان خودکامگی و تمامیت‌طلبی آنان بوده‌اند.

با نگاهی فراگیر به ضرب‌المثل‌های ایرانی باید گفت که، علاوه بر بُعد منفی و استبدادگرایی بسیاری از آن‌ها، ابعاد حق‌جویانه، خیرخواهانه، و عدالت‌طلبانه نیز در آن‌ها فراوان یافت می‌شود و اندرز دادن به شاهان و قدرتمندان و برشمردن ویژگی‌های حاکمان نیک و بد نیز بخش قابل توجه و درخشانی از امثال فارسی را به خود اختصاص داده است و نادیده‌گرفتن یا فروکاستن ارج و اعتبار آن درست نمی‌نماید و ما را از گنجینهٔ پربهایی از افکار روشن‌گر، چاره‌جوی، منتقدانه، و حکیمانه محروم می‌دارد.

۳. روش کار

برای بررسی ضرب‌المثل‌های مربوط به این موضوع منبع اصلی را کتاب فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی، گردآوری حسن ذوالفقاری، قرار داده‌ایم. این کتاب حاوی صد هزار ضرب‌المثل است که جغرافیای وسیع ایران، تاجیکستان، و افغانستان را در برمی‌گیرد و کامل‌ترین منبع در این زمینه محسوب می‌شود. به کتاب/امثال و حکم دهخدا نیز مراجعه کرده‌ایم. اینک، با در نظر گرفتن فرهنگ سیاسی ایران و تصور تاریخی و ریشه‌داری که مردم این کشور از نهاد حکومت دارند، به بررسی و تحلیل ضرب‌المثل‌هایی می‌پردازیم که در آن‌ها به مجموعه‌های گوناگون نهاد حکومت، از جمله پادشاه، قاضی، و محتسب (دوقوهٔ مجریه و قضاییه در دنیای قدیم)، اشاره شده است تا نگاه و تلقی کلی فرهنگ عامه به این مفاهیم را دریابیم.

۴. بررسی ضرب‌المثل‌ها

۱.۴ اعتقادات کلی دربارهٔ حکومت و نهاد قدرت

۱.۱.۴ قدرت و سلطنت فانی است

دسته‌ای از ضرب‌المثل‌ها به ارباب قدرت گوشزد می‌کنند که قدرت موقت است و اصلتی ندارد و باید از فرصت به‌دست‌آمده برای خدمت به خلق بهره برد و نباید فریب جاه و جلال حکومت را خورد و آن را جاویدان انگاشت. بخش مهمی از ادبیات تعلیمی نیز به این موضوع اختصاص دارد و، با به‌دست‌دادن نمونه‌هایی داستانی و تاریخی از شاهان و قدرتمندانی که سرانجام به کام مرگ در غلطیدند و قدرت و منزلت اجتماعی نتوانست آن‌ها را از نیستی در امان دارد، حاکمان را بیدارباشی حکیمانه می‌دهند. بُعد منفی این نوع نگرش به دنیا و قدرت نیز این است که، هم‌چون داروی آرام‌بخشی، با ناچیزشمردن اصل دنیا و مافیها ستم‌دیدگان را آرام می‌کند و از حق‌جویی و اعتراض برحذر می‌دارد و بدیهی است که حاکمان ستم‌پیشه از رواج چنین اندیشه‌های گاه افیونی استقبال می‌کرده‌اند: تخت به سلیمان نماند، گنج به قارون/ شاه وقت خواری درافتد به چاه/ پادشاهی خرمگس تا چهل روز است/ پادشاهی محتاج تپالهٔ گاوی شد/ دولت اگر کور نبود، به خانهٔ لنگ نمی‌آمد/ دولت چرک دست است/ دولت چون باد است، هر وقت از جایی دیگر برآید/ دولت گردنده‌تر از گوی میدان است/ سلطنت بلدرچین تا پایان خرمن‌کوبی ارزن است.

۲.۱.۴ توأمانی دین و دولت

هم‌راهی و هماهنگی دین و دولت از قدیم در اندیشهٔ سیاسی ایرانیان نقشی پررنگ داشته است. شاه سایهٔ خدا و جانشین او بر روی زمین و نمایندهٔ تام‌الاختیار او بوده و، هم‌چون خدا، سلطنت و ولایتی بی‌چون و چرا داشته است و رعیت را حقی برای اعتراض و چون و چرا در برابر ارادهٔ ملوکانهٔ شاه نبوده است.

پشتوانهٔ قداست و الهی‌بودن حکومت را آیین زردشت فراهم آورد. به‌نظر می‌رسد فلسفهٔ سیاسی دین زردشت را بتوان در اعتقاد به قداست، مشروعیت، و حقانیت پادشاهان خلاصه نمود ... همانند عصر قبل از اسلام که شاهان ایرانی خود را برگزیدهٔ اهورامزدا و یزدان پاک می‌دانستند، به‌تدریج فرمانروایان ایرانی بعد از اسلام نیز جایگاهی آسمانی پیدا کردند به‌نحوی که شاه مقام «سایهٔ خدا» را پیدا کرد و اطاعت امرش واجب شد (زیباکلام، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

اگر نهادها، سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های صنفی، اقتصادی، و اجتماعی چندانی خارج از حکومت هرگز نتوانستند شکل بگیرند، بدین علت بود که قدرت مطلق، به همراه قداست، مشروعیت، «صاحب‌اختیار» و «ولی‌نعمت» بودن، همواره به‌گونه‌ای بی‌چون و چرا در ایران، از آن حکومت یا الیگارش‌ی حاکم بود. در مقابل از مردم یا «رعیت» انتظار می‌رفت و به آنان تکلیف می‌شد که به اطاعت از حکومت شاهان و سلاطین گردن نهند (همان: ۱۰۸).

شاه عادل سایه خداست / حاکم خدای روی زمین مردم است / دولت خدادادی را زوال نباشد / تخت را من می‌دهم، بخت را خدا بدهد.

۳.۱.۴ سیاست‌گریزی و پرهیز از پذیرش کار دولتی

در برخی امثال پذیرش کار حکومتی و دولتی دشوار و خطرناک و دور از احتیاط و خردمندی تلقی شده است؛ چراکه شاهان، بیش‌تر نه از روی عدالت و حکمت، که از سر قدرت، مصلحت حفظ قدرت خود، و هوا و هوس با مردم و به‌ویژه با وزیران و والیان رفتار می‌کرده‌اند و با اندک ناخشنودی از آنان عواقب تلخ و جبران‌ناپذیری برایشان رقم می‌زده‌اند.

قدرت ذاتاً برای بشر دوست‌داشتنی است و پند و اندرز آثاری نظیر کلیله و دمنه در کاهش این میل سرکش تأثیری نداشته. در طول تاریخ، افراد کاردان بسیاری این ممنوعیت را شکسته‌اند و البته بسیاری از آن‌ها سرنوشتی بسیار دردآور داشته‌اند. داستان بزرگمهر در عهد ساسانی، برامکه در خلافت عباسی، و خاندان جوینی در حکومت مغول، هر یک نمونه‌ای از خاندان‌هایی است که به‌نوعی تاوان نزدیکی به قدرت را چشیده‌اند (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۹۷).

نشانه‌های ترس‌خوردگی و دست‌به‌عصازیستن در جامعه‌ای استبدادی در این‌گونه امثال به‌خوبی هویدا است: خدمت سلطان بیم است و امید / دولت بر سر آدم بیاید، آدم بر سر دولت نرود.

۴.۱.۴ وظیفه مردم در برابر حکومت

در نگاه سنتی و نهادینه‌شده‌ای که در تاریخ ادبیات ایران نیز به‌روشنی دیده می‌شود وظیفه مردم در برابر ارباب قدرت حدنگه‌داشتن و اطاعت محض بوده است. در ضرب‌المثل‌های ایرانی کم‌تر به موردی برمی‌خوریم که مردم را به شورش یا اعتراض و یا آگاهی از حق و حقوق خود فراخواند و بیش‌تر برای آن‌ها وظیفه قائل است و نه حق. بیش‌تر ضرب‌المثل‌ها محافظه‌کارانه و احتیاط‌آمیزند تا جسورانه و حق‌طلبانه.

فرهنگ سیاسی کهن ایران برپایه نظام خدایگان - بنده استوار است که تا دوره مشروطه نیز، بی آن‌که دیگرسان شود، پایرجا بود. بازتاب این فرهنگ در ذهن و زبان مردم و تأثیرپذیری اش از همین اذهان شکل یافته سبب خو گرفتن ایرانیان به فرهنگ اقتدارگرایانه شده بود که پیامدش ایجاد و پایداری نظام‌های سیاسی استبدادی بوده است (پورعظیمی و قهرمانی ارشد، ۱۳۹۱: ۷۴).

بندگی و خواجگی به هم نتوان کرد/ رعیت (فرمانبر) این کدخدا (شاه) نیست/ شاه اگر لطف بی عدد راند * بنده باید که حد خود داند/ فرمان بردن بهتر از صد عزت است/ فرمان شاه و فرمان طفل لازم‌الاجراست.

۵.۱.۴ نقد منش و کنش مردم

در برابر امثال محافظه‌کارانه پیشین، دسته‌ای دیگر مردم را نکوهش می‌کنند؛ چراکه جانب‌دار ستم و زر و زورند، سود شخصی و مقطعی خود را در نظر می‌گیرند، و حق و حقیقت را وقعی نمی‌نهند.

دولت مستبد فرهنگ سیاسی منفعل می‌آفریند، زیرا کسی که حقی ندارد مسئولیتی احساس نمی‌کند. کسی که امتیازات زندگی اش مطلقاً منوط به اراده صاحبان قدرت است می‌کوشد تا از خشم آنان در امان باشد. کسی که زور می‌شنود زور هم می‌گوید. تذبذب، افراط و تفریط‌ها، تناقضات زیاد بین اندیشه و گفتار و کردار، تلون، مماشات و مدارا، حتی آرمان‌خواهی و کمال‌پرستی ما نیز بی‌ارتباط با ساختار دولت استبدادی نیست. بسیاری از این ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ما در ضرب‌المثل‌های ایرانی نیز تبلور یافته است (احمدوند، ۱۳۷۴: ۶۶-۶۷).

نمونه‌ای از این مثل‌ها بدین‌قرار است: هم اسب شمر را نعل می‌کند، هم مشک حضرت عباس را می‌دوزد/ حق با امام حسین (ع) بود، اما آش یزید چرب است/ حق با شمشیر است/ حق با علی است، ولی پلوی معاویه چرب‌تر است/ حق با قوی است/ حق به جانب یزید است/ رعیت تابع ظلم است.

۶.۱.۴ مسئله باج و خراج و قانون‌گریزی

در فرهنگ و در نتیجه در ادبیات ما باج و خراج دادن تکلیفی دشوار، ناپسند، و ظالمانه قلمداد می‌شده است. گویی ایرانیان از دیرباز نمی‌توانسته‌اند یا نمی‌خواستند لزوم پرداخت مالیات را باور کنند. بنابراین، باج‌گیران چهره‌ای منفی و منفور داشته‌اند؛ البته ستم، تبعیض، و حق‌کشی تاریخی حکومت‌ها و گرفتن مالیات‌های سنگین و فراتر از توان مردم را در ایجاد

چنین نگاهی به مالیات نباید نادیده گرفت. از این روی، این امثال نشان از خشم و نفرت خاموش مردم از دستگاه فاسد مالیاتی شاهان خودکامه دارد:

باچ به شغال نباید داد (نمی‌دهد)/ باچ‌گیر از باچ‌دادن هراسی ندارد/ باچ‌دهنده فرار نمی‌کند، باچ‌گیر باجش را می‌گیرد/ باچ بدهم آن هم به شغال؟/ باچ سیل نمی‌دهد/ مملکت خراب خراج ندارد.

۷.۱.۴ مناسب‌نبودن زنان برای حکومت

نگارنده در مقاله دیگری نوع نگاه ضرب‌المثل‌ها به زن را بررسی کرده است. در کنار نگاه مثبت و نیک‌اندیشانه به زنان و توانمندی‌ها و شایستگی‌های آنان، نوعی نگاه منفی، خوارشمارانه، و سرزنش‌گر به زنان نیز در جامعه مردسالار دیده می‌شود. در این رویکرد، جامعه مردسالار سستی زنان را فاقد هرگونه توانایی مدیریت و حکومت و قابلیت می‌داند و بر آن است که نباید با آنان در مسائل مهم مشورت کرد و از رأی و تدبیر آنان بهره برد یا از آنان پیروی کرد:

حکومت را دادند دست زن، گفت برین پشم بکارین/ پلی که زن ساخته باشد، اردک از آن عبور نمی‌کند/ اگر کدخدا زن باشد، می‌گوید بزها را سالی دوبار بچینین/ اگر زن را کدخدا کردند، زمستان مال را به طرف سردسیر کوچ می‌دهد/ چون زنی ملک بود، کار مملکت چنین بود/ دنیا که درهم برهم است، اختیار دست زن هاست/ به تدبیر و رأی زنان کار نکنید/ با زنان مشورت کن، ولی به حرفشان عمل نکن/ روا باشد که از پیش شیر و اژدها فراشوید و از پس زنان مشوید.

۲.۴ ویژگی‌های حاکمان شایسته

تلقی ضرب‌المثل‌ها از حاکمان شایسته افرادی است که دارای این ویژگی‌ها باشند: عدالت، مردم‌داری، توان مهار فتنه و فتنه‌انگیزان، سیاست‌مداری، قدرتمندی و شجاعت، داشتن وزیران شایسته، اغتنام فرصت، وفای به عهد، داشتن خشم و لطف با هم. در این میان، عدالت و مردم‌داری شمار چشم‌گیری از امثال را به خود اختصاص داده و نشان‌دهنده آن است که طی تاریخ مهم‌ترین و عزیزترین گم‌شده جامعه ایران این دو بوده است.

۱.۲.۴ عدالت

این ضرب‌المثل‌ها نه تنها ارباب قدرت و مدیران، که تمامی انسان‌ها را به پاس داشت حق و حقیقت و احترام به آن فرامی‌خواند. حق و عدالت را مایه خیر و برکت در

جامعه می‌داند؛ خواهان مجازات به‌اندازه و متناسب با گناه و تقصیر است؛ حق را در هر حال، پیروز می‌شمرد و گناه بدین علت که نمی‌توان حق را به‌حق‌دار رساند و گناه از آن رو که جست‌وجوی حق به‌بهای ازدست‌دادن جان دادخواه تمام می‌شود اظهار اندوه می‌کند؛ زمانی نیز به‌شیوه‌ای طنزآمیز، غیرمستقیم، و کنایی از ستم و بی‌عدالتی در جامعه انتقاد می‌کند: رعیت از رعایت شاه، و مملکت از عدالت آباد گردد/ سیاست به‌قدر جنایت است/ حق آخر جای خود را می‌گیرد/ حق آن‌جاست که زور آن‌جا نباشد/ حق از حق جلوه‌گر شد، باطل از باطل/ حق است و دین است و باید داد* ندارم و نمی‌دهم و نخواهم داد/ حق است ولی ندارم، خانه‌خراب شود هر که انکار کند/ حق بالاتر از دوستی افلاطون است/ حق بده، حق بگیر، حق بشنو/ حق بده، حق بگیر، صاف برو قبرستان/ حق بگو اگرچه تلخ باشد/ حق به‌حق‌دار، اشتر به‌قطار/ حق به‌دار، بجول به‌کفتار/ حق به‌حق‌دار رسید، کچل به‌بغداد رسید/ حق به‌حق‌دار، زور به‌زوردار، پا در گودال/ حق به‌حق‌دار می‌رسد، ملک به‌وارث/ حق خدا و حق همسایه/ حق‌داران حق می‌زنند، بی‌حق‌ها سق می‌زنند (جان می‌کنند)/ حق را به‌حق‌دار باید داد/ حق را حق بگو و ناحق را ناحق کن/ حق را ناحق نکن، زیر احد و قوق نکن/ حق زور است/ حق شمشیر برآن است/ حق نازک می‌شود، ولی پاره نمی‌شود/ حق می‌کنم، ناحق می‌کنم، زیر پل واق‌واق می‌کنم.

امثال فراوانی از نکوهش قدرت خودکامه و زور بی‌منطق و بی‌قید و بند قانون و اخلاق حکایت دارد.

از نظر تئوریک، تنها ارزشی که نظام حاکمیت را به‌صورت جدی تأیید می‌کرد «زور» بود ... تمام طول تاریخ ایران تاریخ کشتار است و شورش. در هر لحظه‌ای کسی می‌شورد. حتی اگر مدعی داخلی و خارجی هم نباشد، فرزندان شاه علیه یک‌دیگر در حال توطئه و کشمکش‌اند ... البته، کسانی که با ابزار زور می‌آمدند هیچ لزومی نداشت که درباره‌ی اعمال حکومتی پاسخ‌گوی مردمان باشند ... هر کسی که می‌توانست به حکومت دست می‌بُرد (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۷۸-۸۰).

در این ضرب‌المثل‌ها، منشأ زور و قدرتی که پاسخ‌گو و اهل انصاف و مدارا و عدالت نباشد به‌شدت نکوهش شده است، چراکه زمینه‌ساز ستم‌گری بی‌عدالتی و ضعیف‌کشی است:

زور بر گاو، ناله به‌گردون/ زور بر گاو، ناله بر خرمن‌کوب/ زورت به‌خربزه نمی‌رسد، خیار را سر می‌بری؟/ زورت به‌خر نرسید، بزنی به‌پالانش/ زورت به‌سوار نمی‌رسد، پیاده را بکش/ زورت به‌کی می‌رسد، به‌گاو ضعیف و ناتوان؟/ زورت بیش است، حرفت پیش

است/ زورت کم، قهرت بسیار/ زور تو هم به کی می‌رسد، به مادر احمدک/ زورمند دو تا می‌گیرد، یکی حساب می‌کند.

زمینه‌ساز قلدری و بی‌قانونی است:

زور بازار است/ زور باشد، قباله باطل است/ زور حق را پایمال می‌کند/ زور داری، بکش/ زور قبض و برات نمی‌خواهد/ زور که آمد گور پدر حساب/ زور که از در وارد شد قانون (عدالت) از دریچه (روزنه) فرار می‌کند/ فرمان، فرمان چماق است/ زور پدر حساب‌دار را از گور درمی‌آورد.

با عقل و منطق سازگار نیست:

زورش از زورم بیش‌تر، عقلش از عقلم کم‌تر/ زور که از در درآمد، عقل از سر برآید. برخی از امثال نیز هشدار به ستم‌گران است و آن‌ها را از عاقبت شوم زورم‌داری و حق‌کشی آگاه می‌کند:

زور بالای زور بسیار است/ زور به کشتن دهد، زر به جهنم برد/ زور بی‌خودی میان می‌شکند/ زورگو زور می‌گوید، بی‌زور می‌گوید یا خدا/ خدا یار مظلومان است.

۲.۲.۴ مردم‌داری

این ضرب‌المثل‌ها هم شاهان را به مردم‌داری و رعایت حقوق آن‌ها فرامی‌خواند و هم بر این نکته مهم تأکید می‌کند که بقای حکومت و حاکمان هم در گرو وجود مردم است. مردم می‌توانند بدون حاکم باشند، اما حاکم بی‌مردم موجودیتی ندارد. پس بر حاکم است که رعیت را رعایت کند:

شاه با وجود پادشاهی‌اش، محتاج گداست/ شاه با لاله‌اش بازی می‌کند/ شاه بی‌رعیت نمی‌شود، اما رعیت بی‌شاه می‌شود/ شاه هم ممکن است به کولی احتیاج پیدا کند/ رعیت از رعایت شاه و مملکت از عدالت آباد گردد/ رعیت چون رعایت دید، ده آباد می‌شود.

۳.۲.۴ قدرتمندی و شجاعت

قدرت و شجاعت از لوازم سلطنت به‌شمار می‌روند و از چنان جایگاهی برخوردارند که در فرهنگ عامه «برادر بزرگ خدا» قلمداد شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که بدون آن‌ها کار مُلک تباه است. در میراث گران‌سنگ شعر و نثر فارسی و چنان‌که می‌بینیم، در میان ضرب‌المثل‌های عامه نمونه‌های فراوانی می‌یابیم که به ستایش زور و قدرت و تاحدی تقدیس آن و بیان لزوم آن برای رتق و فتق درست و به‌هنجار زندگی مردم پرداخته‌اند. قدرت را امری بهشتی و مقدس تلقی کرده‌اند و کارآمدی آن را از دیگر ابزارها، از

جمله زر، افزون‌تر دانسته‌اند؛ البته نباید سویه دیگر این‌گونه تقدیس قدرت را، که توجیه و تبلیغ هرگونه سیطره بی‌چون و چرای حاکمان تمامیت‌خواه در جامعه سستی است، از نظر دور داشت. برخی از امثال صحنه ستایش و نکوداشت زور و قدرت است و آن را لازمه حیات اجتماعی می‌داند و برخی دیگر، با زبان جدی یا طنز، زور و قدرت بی‌جا و ستم‌پیشه را نکوهش می‌کند و از بی‌عدالتی و بی‌منطق‌ی صاحبان زر و زور می‌گوید.

انطباق میان جهان‌بینی خیمه‌ای و کیهان‌شناختی، تمرکز بر روی شخص شاه یا در مراتب بعدی، سلسله‌مراتبی قدرت یعنی توزیع عمدتاً عمودی اقتدار در نزد رئیس خانواده، پذیرش‌های فرآیزدی، و مسائلی از این دست ... از جمله پارادایم‌های مقبول در ایران قبل از اسلام بوده است ... قدرت تقدیس شده یک سنت است که در بخش اعظم تاریخ ایران قابل مشاهده است. در پارادایم یادشده، جایی برای تعاطی افکار و کشاکش‌های خردورزانه وجود ندارد ... در ایران پس از پذیرش تدریجی اسلام نیز بخش اعظم چهارچوب‌ها و قالب‌های پارادایمی گذشته حفظ شد (قادری، ۱۳۷۵: ۴۲-۴۳).

نمونه‌ای از ضرب‌المثل‌ها: مملکت صاحب دارد / قدرت برادر بزرگ خداست / شاه پشت توست، لشکر چه کار می‌تواند بکند؟ / ملک به شمشیر است / زور از بهشت آمده است / زور از تضرع کردن نمی‌کاهد / زور از زر جلو است / زور بهتر از صد حرف حساب است / بی‌زور در گور بهتر است / زور پسر بزرگ خداوند است / زورت را به التماس نده / زور جواب زور را می‌دهد / زور خلق زور خداست / زور روی کوه راه می‌رود / زور و زاری برابر نیست / زور و فشار از بزرگ روغن درمی‌آورد.

۴.۲.۴ مهار فتنه و فتنه‌انگیزان

برخی دیگر از ضرب‌المثل‌ها شاه را از درافتادن در دام فتنه‌ها برحذر می‌دارد و بر آن است که فتنه را باید در نطفه خفه کرد و این‌که ناآرامی و بی‌ثباتی از بی‌خبری و مماشات حاکم ناشی می‌شود. ناگفته پیداست که در بسیاری از موارد معنای فتنه هرگونه زمزمه مخالفت یا انتقاد و حق‌جویی عامه مردم بوده است، چراکه در برابر اراده خدایگان بندگان را هیچ‌گونه حق اعتراضی نبوده است:

فتنه خفته را نباید جنبانید / فتنه همان به که در جای خویش / فتنه‌ها در عالم از تیغ زبان پیدا شود / فتنه و فتنه‌گر، دوک در دستش، سرش را بتراشند برای همه کس خبر می‌برد / فتنه‌گر همیشه نعل زیر خاکستر دارد / فتنه فتنه است، هر کجا باشد.

۵.۲.۴ اغتنام فرصت

نکته جالب توجه این است که در نظر بسیاری از شاهان حکومت لیاقت و توانایی نمی‌خواهد و فقط غنیمتی است که باید قدر آن را دانست و از آن نهایت لذت و بهره را برد: سلطنت یک‌روزه هم سلطنتی است/ سلطنت گر همه یک‌لحظه بود مغنم است.

۶.۲.۴ سیاست‌مداری

ریاست و سیاست دوشادوش یک‌دیگرند و یکی بدون دیگری ناقص است: سیاست ار نبود، کارها خلل یابد/ سیاست اصل ریاست است.

۷.۲.۴ وفای به عهد

شاهها مرا به اسبی موعود کرده بودی * در قال پادشاهان، قیلی دگر نباشد.

۸.۲.۴ خشم و لطف با هم

قدرت نمودی، رحمت بنمای.

۹.۲.۴ داشتن وزیران شایسته

وزیری چنان، شهریاری چنین.

۳.۴ ویژگی‌های حاکمان ناشایست

ویژگی‌های حاکمان ناشایست نیز در آینه امثال فارسی چنین برشمرده شده است: ستم‌گری و بی‌عدالتی، داشتن وزیران و کارگزاران ستم‌گر، بی‌خبری از درد مردم، بی‌لیاقتی و ناکارآمدی، ناتوانی در امور نظامی، بی‌تدبیری، رواج فساد و رشوه، نداشتن تمرکز در قدرت، دم‌دمی مزاج بودن، مکاری، لذت‌جویی و نفس‌پرستی، و مسئول و پاسخ‌گونی نبودن. نکته جالب توجه این است که چنان‌که در مرور ویژگی‌های حاکمان خوب دیدیم عدالت را مهم‌ترین خوی پسندیده آن‌ها دانسته‌اند، مهم‌ترین و چشم‌گیرترین ویژگی شاهان بد نیز بی‌عدالتی و ستم‌گری قلمداد شده است.

۱.۳.۴ ستم‌گری و بی‌عدالتی

بی‌شک نظام سیاسی ایران، از میان انواع نظام‌های شناخته‌شده، نظام خودکامگی بوده است؛ یعنی نظامی که به‌ظاهر یک نفر، بدون ضابطه و قانون، خواسته‌های خود را تحمیل می‌کند. در

هر نوع از انواع حکومت نوعی احساسِ رابطهٔ شهروند را با حاکمیت مشخص می‌کند. در نظام خودکامگی ترس جان‌مایهٔ رابطهٔ بین پادشاه و مردم است و همه در این ترس برابرند. این ترس بر خود حاکم نیز حکومت می‌کند. این ترس دامنهٔ خود را از زمینهٔ سیاسی به حیطة کلیهٔ روابط اجتماعی می‌کشاند و همه‌چیز را ناامن می‌کند (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۸).

برخی ضربالمثل‌ها از زشتی و ناهنجاری ستم و فرجام شوم آن سخن می‌گویند و زبان اعتراض عامهٔ مردم در برابر بی‌عدالتی است و بر آن است که ستم هم ویرانی و نابودی مُلک را در پی دارد و هم سرنگونی حاکم ظالم را. این مثل‌ها گاه مردم ستم‌دیده و بی‌پناه را تسکین می‌دهد و، با یادآوری فرجام سیاه و تباه ستم‌پیشگان، دل آنان را به این خوش می‌کند که این‌گونه حاکمان، بر اثر آه مظلومانۀ آن‌ها، روزی روزگاری (در این دنیا یا در آن دنیا) به کیفر حق‌کشی خویش خواهند رسید. نباید از نظر دور داشت که ترویج این‌گونه تقدیرگرایی و حواله‌دادن کیفر ستم‌گران به خداوند و روز قیامت یکی از حربه‌های حاکمان خودکامه برای ایجاد خفقان بیش‌تر و جلوگیری از اعتراض و شورش‌های مردم بوده است: ستم باعث ویرانی مُلک و ملت است: شاه اگر عادل نباشد، مُلک ویران می‌شود/ کاخی را می‌سازد، شهری را خراب می‌کند/ ظلم آخر (عاقبت) ندارد/ ظلم ظالم باعث ویرانی ملک است/ ظلم حاکم (سلطان) باعث ویرانی ملکش شود/ ظلم پایدار نمی‌ماند/ ظلم امروز، ظلمت فرداست.

ستم تباهی و نابودی ستم‌گر را در پی دارد:

ستم‌گر برف، ستم‌کش کوه؛ برود برف، بماند کوه/ کاخ بیداد همیشه بر سر بیدادگر فرومی‌ریزد/ ظلم ظالمان بنیان خود می‌کند/ ظلم پای دیوار خود را می‌کند/ ظالم به ظلم ظالم گرفتار است/ ظالم همیشه خانه‌خراب است/ ظلم بر خود می‌کند هر کس به کس ظلمی کند/ ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم می‌رود/ ظلم پایدار نمی‌ماند/ ظلم پای دیوار خود را می‌کند.

ستم خیر و برکت را از بین می‌برد: حاکم بی‌عدالت خیر ندارد.

ستم‌گر پاسخ‌گو و مسئول جنایات خود نیست: حکومت چشم دارد و گوش نی. آه ستم‌دیده دامن ستم‌گر را می‌گیرد: ستم‌کش گر آهی برآرد ز دل * زند سوز او شعله در آب و گل/ ستم‌کشیده ستم نمی‌کند.

ستم را پایانی نیست: ظالم چو افتد از کار، استاد ظالمان است/ ظالم زوال‌پذیر نیست؛ تا دنیا هست، ظلم و ظالم هر دو هستند/ ظالم سالم است/ ظلم امروز باعث ظلم فرداست. ستم‌گر اهل ترفند و مظلوم‌نمایی است: ظالم مظلوم‌نماست.

اما شاید یکی از شگفت‌ترین امثال برای توجیه یا التیام درد ستم‌گری این باشد: ظلم بالسّویه عدل است.

۲.۳.۴ داشتن وزیران و کارگزاران ستم‌گر

شاه بخشید و شاه‌قلی نی / شاه عطا کرده به ما حاکم فلفل‌نمکی * نه به آن شوری شوری، نه به این بی‌نمکی / حاکم معزول شب فرار می‌کند.

۳.۳.۴ بی‌لیاقتی و ناکارآمدی

دولت به خران دادی و نعمت به سگان * ما را به تماشای جهان آوردی / مملکت را پشت سگ بسته‌اند / دولت بی‌رتبگان، سرمایه‌سنگین دلی است.

۴.۳.۴ ناتوانی در نظامی‌گری

لشکر گریختند، چه جای شجاعت است؟ / لشکرت نبود جنگت چه بود؟ / لشکر بدعهد پراکنده به.

۵.۳.۴ رواج رشوه

رشوه جهنم را روشنایی می‌بخشد / رشوه دو سر را آباد می‌کند / رشوه سنگ را نرم می‌کند / زوری مکن، زوری مکن، زر بفرست، زر بر سر فولاد نهی، نرم گردد.

۶.۳.۴ نداشتن تمرکز در قدرت

کشور آباد نگردد به دو شاه * بشکند از دو سپهدار سپاه.

۷.۳.۴ لذت‌جویی و نفس‌پرستی

پادشاهان چند زن دارند (سمک عیار) / پادشاه به خاطر شکم خود شمشیر می‌زند.

۸.۳.۴ فساد شاه به مردم سرایت می‌کند

شاه را بساز، شهر را بتاز.

۹.۳.۴ دم‌دمی مزاج بودن

پادشاهان هر لحظه به لونی باشند.

۱۰.۳.۴ مکاری

پادشاهی چهار دانگ و نیم حیلست است و مکر، دانگی و نیم دیگر طراری است (سمک عیار).

۱۱.۳.۴ مسئول و پاسخ‌گونیبودن

حکومت چشم دارد و گوش نی.

۱۲.۳.۴ بی‌خبری از درد مردم

شاه سر تخت، از حال عارض خبر ندارد.

۱۳.۳.۴ بی‌تدبیری

شاه بیمار است، وزیر را اماله می‌کشد.

۴.۴ دیگر افراد و نهادهای مربوط به حکومت

۱.۴.۴ قاضی

بی‌تردید، عدالت در جامعه حکم‌فرما نمی‌شود، مگر آن‌که دستگاه قضایی از سلامت و صداقت کافی برخوردار باشد. چنان‌که در این امثال می‌بینیم، بیش‌ترین تصویر ارائه‌شده از قاضیان تلخ و انتقادآمیز است و نشان‌دهنده ویژگی‌های ناپسندی است هم‌چون بی‌ایمانی، ناراستی، دروغ‌گویی، ستم‌گری، عالم‌بی‌عمل‌بودن، حرص، رشوه‌خواری، تبعیض، و کوتاهی قاضی در استیفای حقوق مردم:

الف) قاضی خوب و شایسته: قاضی چُست، گواه (مدعی) است/ قاضی به دو گواه راضی.

ب) قاضی بد و ناشایست: قاضی دروغ‌گو قاضی نیست/ قاضی دیگران را پند می‌دهد، خودش سُداب می‌خورد/ قاضی رشوه‌گیر قبل از مرگ دیوانه می‌شود/ قاضی که دوجانبه باشد آقای دزد در بهشت است/ قاضی که رشوه‌نگیرد منشی‌اش لاغر و مردنی است/ قاضی که مدعی گردید، طلاق‌گرفتن زن حتمی است/ قاضی گاهی به شاکی نگاه می‌کند، گاهی به دست شاکی/ قاضی‌گری را به امام جمعه دادند/ قاضی مباحث تا سرت درد نکند/ قاضی وقتی نان نمی‌لمبونه، ریش نمی‌جنبونه/ قاضی هم اهل بخیه است/ قاضی همه را پند می‌دهد، خودش را نی/ قاضی به رشوت راضی/ قاضی به سهم خود ناراضی.

۲.۴.۴ محتسب

محتسبان نیز که وظیفه اجرای قانون و برقراری امنیت، درستی، و عدالت را در اجرای قوانین شریعت در جامعه برعهده داشته‌اند، با توجه به این که معمولاً درست‌کار نبوده‌اند و از قدرت و جایگاه ویژه خویش سوءاستفاده و یا در حریم خصوصی مردم دخالت بی‌جا می‌کرده‌اند، از دیرباز در ادبیات ایران چهره‌ای منفی و منفور داشته‌اند. بسامد این امر بیش از همه در شعر حافظ دیده می‌شود:

محتسب که خود سیه‌مست است، مست را چگونه می‌گیرد؟ / محتسب دم‌به‌دم به بازار است / محتسب در بازار است، نه در خانه / محتسب داند و سر بازار.

۵.۴ نگاه طنزآمیز به نهاد حکومت

بیش‌تر امثال با زبانی جدی، رسمی، و حکیمانه به مسئله حکومت و سیاست پرداخته‌اند، اما دسته‌ای از ضرب‌المثل‌ها بیانی طنزآمیز دارند و از پرداختن جدی و مستقیم به مسائل، که معمولاً خطرناک و ای‌بسا مایه هلاک بوده است، خودداری کرده‌اند و با سلاح طنز و شوخ‌طبعی به انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار پرداخته‌اند و محتوای آن‌ها بیش‌تر چنین است: شاه بی‌کفایت و قدرت، شاه ابله، حاکمان و دست‌نشانندگان بی‌کفایت و ستم‌گر، نابه‌جایی تشویق و تنبیه شاهانه، وعده‌های دروغین و بی‌اساس شاه، بی‌درایتی و بی‌دانشی شاه، ناشایسته‌سالاری، ستم‌گری، پایمال کردن حق مردم، و ...

برای نمونه: شاه هستم، ولی تخت ندارم / شاه آمده به ده ما، خوش به حال ما، خوش به حال ما / شاه از شاه‌ی‌اش می‌افتد، دختر از دختری‌اش نمی‌افتد / شاه انگور است و سلطان خربزه / شاه انعام کرد، کلید کاه‌دونم داد / شاه از جاجرود می‌آید، کارها درست می‌شود / شاه آن بود که خوب نداند حساب را / شاه توت خورد و روزه قاضی به‌جای ماند / حاکم شهری که مرغابی بود * بر سر آن شهر رسوایی بود / حاکم بغداد حکمی کرده می‌باید شنید * تا که او باشد، نباید کرد لعنت بر یزید / سلطان بنا شد یار من، الله بسازد کار من / شاه بخشید و شاه‌قلی نی / شاه عطا کرده به ما حاکم فلفل‌نمکی * نه به آن شوری شوری، نه به این بی‌نمکی / دولت به خران دادی و نعمت به سگان * ما را به تماشای جهان آوردی / لشکرت نبود جنگت چه بود؟ / شاه بیمار است، وزیر را اماله می‌کشد / شاه عادل گاو بکش که گنجشک هزارتاش یک من است / حکومت را دادند دست زن، گفت بروید پشم بکارید / قاضی که رشوه نگیرد منشی‌اش لاغر و مردنی است / قاضی وقتی نان نمی‌لمبونه، ریش نمی‌جنبونه / قاضی هم اهل بخیه است / قاضی به رشوت راضی.

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به نقش بسیار کم‌رنگ و تقریباً بی‌تأثیر مردم ایران در تعیین سرنوشت خویش در تاریخ و قبضه قدرت به‌دست زورگویان و سلطه‌جویان و غالباً افراد ناشایست و با توجه به ذات و منش عشیره‌ای جامعه ایران و پیامدهای فرهنگی و تاریخی آن، ادبیات این سرزمین و به‌ویژه ادبیات و فرهنگ عامه صحنه انعکاس نقد و نظر فرهیختگان و نیز عامه مردم به نهاد حکومت بوده است. ناشناخته‌بودن بیش‌تر سازندگان این امثال خود سپری بوده تا آنان را از عواقب وخیم نقد نهاد حکومت در امان دارد و از این روی، ترجمان ذهن و زبان مردم بی‌پناه جامعه سستی باشد. با نگاهی کلی به ضرب‌المثل‌های ایرانی مربوط به مسائل سیاسی و حکومتی درمی‌یابیم که دیدگاه‌های متفاوتی در آن‌ها دیده می‌شود و، در جمع‌بندی نهایی، می‌توان این دیدگاه‌ها را این‌گونه برشمرد: برخی از آن‌ها بر این نکته تأکید دارد که قدرت و سلطنت فانی است و حاکمان باید قدر فرصت را بدانند و به خدمت مردم کمر همت بندند. براساس برخی مثل‌ها، حکومت برای بقای جامعه ضروری است و کسی منکر آن نیست. شاه سایه خداست و با توجه به قداست سیاست و وظیفه مردم در قبال حکومت فقط نگاه‌داشتن حد و اطاعت محض است و بنده حق اعتراض و چون و چرا در برابر خدایگان خویش را ندارد. برخی از امثال، باج و خراج‌دادن را نادرست و نوعی تسلیم در برابر ستم حاکمان تلقی می‌کند. شماری از مثل‌ها، با روحیه‌ای محتاطانه و محافظه‌کارانه، پذیرش کار دولتی و حکومتی را خطرناک و بدفرجام می‌داند، چراکه در این کار امنیت و ثبات وجود ندارد. برخی دیگر از ضرب‌المثل‌ها عامه مردم را نقد می‌کند، چراکه در بسیاری از مقاطع تاریخی طرفدار زور و زر و تزویر بوده‌اند و از حق و حقیقت فاصله گرفته‌اند. برخی مثل‌ها نیز زنان را برای حکومت مناسب نمی‌داند. تلقی ضرب‌المثل‌ها از حاکمان شایسته افرادی است که دارای این ویژگی‌ها باشند: عدالت، مردم‌داری، توان مهار فتنه و فتنه‌انگیزان، سیاست‌مداری، قدرتمندی و شجاعت، داشتن وزیران شایسته، داشتن سپاه قدرتمند و برخوردار، بخشش و گذشت، اغتنام فرصت، کوشش برای آبادی کشور، تداوم حکومت، وفای به عهد، دفع ستم‌کاران، و لزوم خشم و لطف با هم. از این میان، عدالت و مردم‌داری اهمیت و بسامد ویژه‌ای دارد.

ویژگی‌های حاکمان نالایق نیز در آئینه امثال فارسی چنین برشمرده شده است: ستم‌گری و بی‌عدالتی، داشتن وزیران و کارگزاران ستم‌گر، بی‌خبری از درد مردم، بی‌لیاقتی و ناکارآمدی، ناتوانی در امور نظامی، بی‌تدبیری، بی‌خبری از فتنه‌های دشمنان، رواج فساد و رشوه، نداشتن تمرکز در قدرت، جاه‌طلبی و طمع کشورگشایی، لذت‌جویی و نفس‌پرستی.

ستم‌گری و بی‌عدالتی اهمیت و بسامد بیشتری در مقایسه با دیگر خصایل حاکمان بد دارد. فساد شاه به مردم سرایت می‌کند و مردم همواره رنگ و بوی حاکمان خویش را می‌گیرند. دیگر نهادهای قدرت مطرح در امثال نیز عبارت‌اند از قاضی و محتسب. پاره‌ای از امثال ویژگی‌های قاضی خوب و شایسته را برمی‌شمرد، اما نگاه غالب در آن‌ها به قاضی بد، ناشایست، و فاسد است. محتسب نیز در سراسر ادبیات ما چهره‌ای منفی و منفور دارد. دسته‌ای دیگر از ضرب‌المثل‌ها نگاهی طنزآمیز به ارباب قدرت دارد و گویی، با بهره‌گیری از چاشنی یا سلاح طنز و شوخ‌طبعی، به نقد، تمسخر، یا تقبیح آن پرداخته‌اند.

کتاب‌نامه

- احمدوند، شجاع (۱۳۷۴). «ساختار اقتدارطلب حکومت‌های پادشاهی در ایران و عدم تشکیل فرهنگ سیاسی مشارکتی»، راهبرد، ش ۸، پاییز.
- پورعظیمی، سعید و مصطفی قهرمانی ارشد (۱۳۹۱). «پیش‌زمینه‌های استبدادپذیری در امثال فارسی»، نقد ادبی، س ۵، ش ۲۰، زمستان.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- حقیقت، صادق و محسن علیزاده (۱۳۸۶). «آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان»، *بازتاب اندیشه*، ش ۸۷، تیر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱). *امثال و حکم*، تهران: امیرکبیر.
- دهقانیان، جواد (۱۳۹۰). «بررسی کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان*، ش ۹، بهار.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۶). «هویت ایرانی و دینی در ضرب‌المثل‌های فارسی»، *مطالعات ملی*، ش ۳۰، تابستان.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی*، تهران: معین.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۹). «مطالعه جنبه‌های اجتماعی و آداب و رسوم صوفیه با تکیه بر مثل‌های فارسی»، *انسان‌شناسی*، ش ۱۳، ۸، پاییز و زمستان.
- رزاقی، سهراب (۱۳۷۵). «مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما»، *نقد و نظر*، ش ۷ و ۸، تابستان و پاییز.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش)*، تهران: نشر نی.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۳). *ما چرا ما شدیم؟ (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)*، تهران: روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- قادری، حاتم (۱۳۷۵). «صورت‌های مثالی و موازین گفتاری در فرهنگ سیاسی: مطالعه موردی ایران»، *نامه فرهنگ*، ش ۲۳، پاییز.